

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أما الرجوع إلى الأصول فبالنسبة إلى الأصول المثبتة من احتياطٍ أو استصحابٍ مثبت للتكليف فلا مانع عن إجرائها عقلا مع حكم العقل و عموم النقل».

در مقدمه چهارم مرحوم آخوند فرمودند: سه مطلب را باید بررسی بکنید. بررسی مطلب اول تمام شد.

ادامه مقدمه چهارم انسداد

مطلب دوم در مقدمه چهارم این بود که رجوع به اصول عملیه جایز نیست. این نکته را مورد بررسی قرار میدهند و می فرمایند سه قسم اصول عملیه داریم:

1. اصول عملیه مثبتة تکلیف، مثل احتیاط که هرگاه جاری شود نتیجه اش اثبات تکلیف است.
2. اصول عملیه ای که نافی تکلیف است، مثل برائت که هرگاه شک در تکلیفی مثل وجوب یا حرمت شود برائت حکم به نفی آن می کند.

3. اصول عملیه ای داریم که گاهی نافی و گاهی مثبت تکلیف هستند، مثل استصحاب اگر حالت سابقه اثبات تکلیف بود استصحاب نیز مثبت و اگر حالت سابقه بر نفی بود استصحاب نیز نافی آن تکلیف خواهد بود.

در نتیجه باید از مانعیت اصول نافی و مثبت صحبت کنیم تا تکلیف این همه این سه قسم حتی سوم نیز روشن شود.

نظر شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری نه اصول مثبتة و نه نافی را جاری نمی داند، چراکه اگر اصول مثبتة جاری شود موافق با احتیاط است، مثل احتیاط موجب عسر و حرج خواهد بود چون تمام افراد علم اجمالی را ثابت می کند و اگر نافی را جاری بدانیم، مستلزم مخالفت قطعی است چون تمام افراد را می توان با این اصل نفی کرد.

مرحوم آخوند اصول مثبتة و نافیه را جاری می داند.

اصول مثبتة

در مورد اصول مثبتة مقتضی جریان وجود دارد و مانع هم مفقود است. مقتضی وجود دارد چون عقلی که حکم به لزوم احتیاط می کند، همان عقل مقتضی برای اثبات این افراد مشکوکه را نیز میداند، همان طور که به نظر عقل اتیان تمام افراد احتیاطا حسن است، جریان اصلی که نتیجه اش اتیان تمام افراد است نیز حسن است.

مانع نیز وجود ندارد چراکه تنافی بین علم اجمالی و اصل مثبت تکلیف وجود ندارد، هردو در یک راستا عمل می کنند، هردو اهتمام شارع بر انجام دادن آن فرد را می رسانند.

در مورد استصحاب مثبت تکلیف نیز چنین است، مثلا اگر در زمان حضور نماز جمعه واجب باشد، حال که عصر غیبت است، شک کنیم و وجوبش را استصحاب کنیم، این با علم اجمالی به وجود تکالیفی در شریعت منافات ندارد، چون لا تنقض الیقین بالشک عمومیت دارد و شامل تکالیف معلوم بالاجمال و تفصیل را شامل است، مانع نیز مفقود است چون اهتمام شارع و اجماع بر حسن احتیاط و اتیان مشکوک نیز همراستای استصحاب است.

اما در مورد استصحاب نافی تکلیف، مثل مواردی که دو ظرف حالت سابقه طهارت دارد و علم اجمالی به نجاست یکی داریم، اگر استصحاب جاری شود با احتیاط در تنافی خواهد بود، مقتضی جریان استصحاب وجود دارد، اما با مانع برخورد می کند، آن مانع تنافی صدر و زیل دلیل استصحاب است، مرحوم شیخ این را در استصحاب مطرح می کنند، تنافی صدر و زیل یعنی صدر روایت می گوید «لا تنقض الیقین» چه یقین اجمالی و چه یقین تفصیلی تفاوتی نمی کند نقض یقین حرام است، در زیل روایت می گوید: «بل انقضه بیقین آخر» نیز اطلاق دارد و شامل یقین اجمالی و تفصیلی نیز می شود، در زیل دستور می دهد نقض یقین به یقین مجاز است، پس می توان با علم اجمالی یقین سابق را نقض کرد، در اینجا صدر می گوید نقض نکن، زیل می گوید نقض بکن، این تنافی مانع از جریان استصحاب خواهد بود.

مرحوم آخوند ممانعت را در مورد نافی می پذیرد، ولی این نکته را اضافه می کند این در صورتی است که شک فعلی باشد والا در شک تقدیری اصحاب نافی تکلیف در موارد علم اجمالی جاری خواهد بود. در مثالی که زده شد شک فعلی به طهارت هردو ظرف داریم و علم اجمالی به نجاست یکی داریم، در این صورت تنافی ثابت است؛ اما اگر یک طرف شک فعلی است و طرفی دیگر شکش تقدیری است مثلا از محل ابتلا خارج است یا اگر می بود پاک می بود یا اصلا مورد التفات نیست، جریان استصحاب مانعی ندارد.

اصول نافیه

اصول نافیه مانند مثبتة مقتضی جریان را دارد، مانع عقلی و شرعی نیز وجود ندارد، چون علم اجمالی در موارد نافیه منحل می شود، چراکه ما در شریعت میدانیم 1000 تکالیف وجود دارد، 500 موردش با موارد مثبتة اشباع می شود، 100 موردش با علم تفصیلی، 200 مورد با خبر واحد علم به آنها پیدا می شود، آن 200 موردی که باقی می ماند را با اصول نافیه مثل براءة و استصحاب عدم تکلیف نفی میکنیم، به برکت خبر واحد و اصول مثبتة و موارد علم تفصیلی علم اجمالی منحل میشود به موارد این سه مورد و غیر آن که در غیرش اصل نافی جاری می شود و شبهه بدویه می شود، اصل نافی به راحتی نفیش می کند.

توضیح عبارت

«و أما الرجوع إلى الأصول»، این شروع در مطلب دوم از مقدمه رابعه است. رجوع به اصول عملیه عرض کردیم سه جور اصل داریم یک اصلی که فقط مثبت است. یک اصلی که فقط نافی تکلیف است، یک اصلی که در بعضی از موارد مثبت و در بعضی از موارد نافی. «فبالنسبة إلى الأصول المثبتة»، نسبت به اصول مثبت، دیگر نظریه شیخ را هم بیان کردیم نظر شیخ انصاری که شیخ فرمود نه اصول مثبت جاری است نه اصول نافی، دلیل هم برایش آورد. اما مرحوم آخوند می‌فرمایند: همه‌اش جاری است. «من احتياط»، که احتیاط مثبت محض است. «أو استصحاب مثبت للتكليف»، استصحابی که مثبت تکلیف است، استصحاب در بعضی از موارد مثبت است در بعضی از موارد نافی، اینجا قیدش را آورده است، «فلا مانع عن إجراءاتها»، مانعی از اجراء اصول مثبت نیست، «عقلا»، چون مقتضی‌اش موجود است «مع حكم العقل»، این حکم عقل مقتضی برای اصاله الاحتیاط است. «و عموم النقل»، مقتضی برای استصحاب است. استصحاب که دلیلش دلیل نقلی است، «لا تنقض اليقين بالشك»، این عمومیت دارد.

در چنین مواردی هم که ما علم اجمالی داریم این موارد را هم شامل می‌شود و باید استصحاب کنیم. پس مقتضی موجود مانع هم مفقود است که مرحوم آخوند این را باز نمی‌کنند؛ اما همین که می‌فرمایند: «فلا مانع عن إجراءاتها عقلاً»، یعنی علاوه بر اینکه مقتضی موجود است مانع هم مفقود است که بیان مفقود بودن مانع را هم عرض کردیم. مانع را شما چه می‌خواهید بگویید، علم اجمالی. علم اجمالی که با استصحاب مثبت یا با اصاله الاحتیاط تنافی با هم ندارند. به قول شما مهبّجش هم شاید باشد. شارع اهتمام به تکالیف اهتمام دارد آن هم باز با این همراه است بین اهتمام شارع یا اجماع بر اینکه افعال احکام جایز نیست و اجرای اصول مثبت هیچ تنافی وجود ندارد.

فرض کنید که در هر مورد خاص با وجود شرائط اصاله الاحتیاط آیا می‌توانیم احتیاط کنیم یا خیر؟ حتی فرق بین این احتیاط تام و احتیاط فی مسئله یا مورد واحد این است: شما ممکن است که در یک موردی شک دارید که آیا دعا عند رؤیت الهلال واجب است، احتیاط تام می‌گوید ولو اینکه شک دارید اما عقل می‌گوید روی قاعده احتیاط تام این را باید دعاء عند رؤیت الهلال هم بخوانید. اما روی اصاله الاحتیاط چه؟ نه.

در موارد خاصی مثل خصوص استهلال مرحوم آخوند می‌فرمایند: احتیاط در آن عسر و حرج لازم نمی‌آید. آنی که موجب اختلال نظام یا عسر و حرج است آن احتیاط تام است، اما در تمام اینها ما سی مورد شاید پیدا بکنیم که مورد اصاله الاحتیاط اینچنینی باشد آن هم مورد عسر و حرج و آن هم موجب اختلال نظام است. اشکال به شیخ است. شیخ اشکال کرد شیخ فرمود که موجب عسر و حرج است.

«هذا»، یعنی خذ هذا، «و لو قيل بعدم جریان الاستصحاب في أطراف العلم الإجمالي»، یعنی ما استصحاب مثبت را جاری می‌دانیم ولو اینکه بگوییم این استصحاب در سایر موارد در اطراف علم اجمالی جاری نیست. خب در موارد دیگر چرا استصحاب جاری نیست؟ «لاستلزام شمول دلیله لها»، اطراف علم اجمالی را، «التناقض في مدلوله»، مستلزم در مدلول دلیل استصحاب است. حالا مرحوم آخوند تناقض را بیان می‌کند، «بداهة»، مدلول دلیل، همان دلیل استصحاب، «بداهة تناقض حرمة النقص في كل منها»، چون بدیهی است تناقض دارد حرمت نقص در هر کدام یک از اطراف «بمقتضى لا تنقض»، الان علم اجمالی داریم که یکی از این دو تا ظرف نجس است حالت سابقه هر دو هم طهارت است.

لا تنقض می‌گوید: نقص یقین حرام است، این با این حرمت نقص با وجوب نقص در بعض اطراف، چون علم اجمالی داریم به

یکی از اینها، علم اجمالی می‌گوید: یکی از اینها قطعاً باید بگویی نجس است، این با وجوب تناقض دارد، «لوجوبه فی البعض كما هو قضية و لكن تنقضه یقین آخر»، این تنقضه از آن استفاده می‌شود که اگر یقین دیگر پیدا کردی و گفتیم این یقین دیگر اعم از یقین تفصیلی و یقین اجمالی است، باید نقض بکنی. «و ذلك»، یعنی شما چرا گفتید اگر در یک مواردی دیگر که در اطراف علم اجمالی استصحاب جاری نشود؛ اما در اینجا جاری می‌شود؟ ذلک بیان این مطلب است.

می‌فرماید: «لأنه إنما يلزم لأن» این تناقض لازم می‌آید، «فیما إذا كان الشك في أطرافه»، شک در اطراف علم اجمالی «فعلیاً». الان بالفعل شک دارم این ظرف نجس است یا نه، و شک دارم آن ظرف هم نجس است یا نه.

«و أما إذا لم يكن كذلك»، یعنی اگر شک فعلی نباشد، «بل لم يكن الشك فعلاً إلا في بعض أطرافه»، بلکه شک فقط در بعضی از اطراف علم اجمالی باشد، «و كان بعض أطرافه الآخر»، بعضی از اطراف دیگر، غیر ملتفت إليه فعلاً أصلاً»، التفاتی به او نیست بالفعل اصلاً، «كما هو»، هو یعنی بعضی از اطراف مورد توجه نیست، «حال المجتهد في مقام استنباط الأحكام»، مجتهد وقتی می‌خواهد استنباط کند ببیند آیا در زمان غیبت نماز جمعه واجب است یا نیست اصلاً کاری ندارد به دعاء در رؤیت الهلال، توجهی به او ندارد. کاری ندارد به اینکه آیا تسبیحات اربعه در نماز سه بار خوانده بشود یا یک بار. کاری ندارد به اینکه آیا خمر نجس است یا نه.

وقتی متمرکز به اینکه آیا استنباط می‌خواهد بکند دعاء نماز جمعه در زمان غیبت واجب است یا نه، هیچ توجهی به تکالیف و اطراف دیگر علم اجمالی‌اش ندارد. «كما لا يخفى» که مطلب روشن است. شک فعلی معنایش این است که الان که من علم اجمالی پیدا کردم که یکی از این دو تا ظرف نجس است و همچنین شک دارم که آیا این ظرف نجس شده یا نه، اما در ما نحن فیه الان مجتهد دارد راجع به نماز جمعه می‌خواهد استنباط کند، اصلاً توجهی به دعاء در رؤیت الهلال ندارد. در اینجا اصلاً نمی‌توانیم بگوییم که تو متوجه یک ظرف باش، کاری به ظرف دیگر نداشته باش مگر اینکه آن ظرف از محل ابتلاش خارج شده باشد که در رسائل خواندیم.

این الان هر دو مورد ابتلاش هست. در ما نحن فیه اینچنین نیست. در ما نحن فیه آنچه که مورد ابتلاش هست در مقام استنباط مسئله نماز جمعه است کاری به دعاء در رؤیت هلال ندارد. لذا این می‌شود که بگوییم نسبت به این فعلی می‌شود، اما نسبت به بقیه نه تنها شک ندارد؛ بلکه اصلاً نسبت به او جاهل بسیط است. جهل بسیط دارد اصلاً توجه و التفاتی ندارد. الان مرحوم آخوند این را می‌خواهد نفی کند، می‌خواهد بگوید اگر در یک جائی که شک دارید یا اینکه علم دارید که یکی از این دو تا ظرف نجس است، همه همه بیایند بگویند در اینجا استصحاب جاری نیست، چون تناقض لازم دارد، اما در ما نحن فیه با وجود اینکه یک علم اجمالی کبیر دارد به یک سری از تکالیف، اما در خصوص نماز جمعه مثلاً می‌تواند استصحاب را جاری بکند.

چون در آنجائی که مسئله ظروف است در اطراف علم اجمالی به مرحله فعلیت رسیده است. یعنی الان هر دو مورد ابتلاش هست، اما در اینجا آنی که مورد ابتلاء و توجهش هست، فقط مسئله نماز جمعه است، در استنباط در خصوص نماز جمعه حالا دخلی ندارد که دعاء عند رؤیت الهلال واجب باشد یا نباشد. یا به بیان دیگر ما الان در این دو تا ظرف اگر الان مجتهد شک می‌کند که این ظرف نجس است یا نه، این شک مرتبط به آن شک در ظرف دیگر است. یعنی اگر آن ظرف دیگر را بردارد دور بیندازد، اصلاً علم اجمالی و اینها از بین می‌رود.

این شک در اینکه آیا این ظرف نجس است یا نه، با شک در نجاست دیگر ارتباط دارد، اما در مقام استنباط، مجتهد وقتی دارد استنباط می‌کند که آیا نماز جمعه در زمان غیبت واجب است یا نه؟ شک در این وجوب هیچ ارتباطی با شک در وجوب دعاء رؤیت الهلال ندارد. هیچ ارتباطی با نجاست خمر یا با سائر تکالیف ندارد و لذاست مجتهد می‌تواند نسبت به موارد دیگر کاملاً بی التفات باشد. اصلاً بگوید من می‌خواهم در شریعت فقط یک حکم استنباط کنم یک حکم، می‌خواهم راجع به نماز جمعه استنباط

بکنم بقیه‌اش هم مورد نیاز من نیست اصلاً. چه اشکالی دارد استصحاب بکند بگوید در نماز حضور امام نماز جمعه واجب بوده است.

حالاتی که نسبت به اطراف دیگر التفات ندارد، «فلا یکاد یلزم ذلك»، یعنی فلا یکاد یلزم تناقض. «فإن قضية لا تنقض لیست حینئذ» حینئذ یعنی حالا که بعضی از اطراف غیر ملتفتِ إلیه است، «لیست إلا حرمة النقض في خصوص الطرف المشكوك»، در خصوص این طرف، نقض حرام است. «و ليس فيه علم بالانتقاض»، علم به انتقاض در خصوص این طرف مشکوک ما نداریم. «کی یلزم التناقض في مدلول دلیله من شموله له»، این مورد مشکوک را. تناقض دیگر لازم نمی‌آید اینجا دیگر علم اجمالی که بیاید بگوییم علم اجمالی که بگوید نقض واجب است حتی در خصوص این مورد، ما نداریم. این خلاصه بیان مرحوم آخوند است بعد یک فافهم دارد.

«فافهم» اشاره به این نکته دارد که شما در مقدمه اولی گفتید علم اجمالی به یک سری از تکالیف فعلیه داریم. قید فعلیه آوردید. ممکن است در زمان غیبت، نماز جمعه بالفعل حرام باشد این هم در دائره علم اجمالی شما هست دیگر. شما بگوئید علم اجمالی داریم به یک سری از واجبات و یک سری محرمات، خب وقتی اینطور شد، دیگر جلوی استصحاب مثبت وجوب نماز جمعه را این علم اجمالی می‌گیرد قطعاً. تا اینجا بحث اصول مثبت تمام شد. می‌آییم سراغ اصول نافیه.

«و منه» منه یعنی از همین بیان که گفتیم «قد انقذ ثبوت حکم العقل و عموم النقل بالنسبة إلى الأصول النافية»، منه یعنی «من عدم العلم الاجمالي بالانتقاض». که بگوییم علم اجمالی به انتقاض نداریم که از اطراف دیگر غافل است روشن می‌شود ثبوت حکم عقل و عموم نقل نسبت به اصول نافیه ایضاً برای اینکه «لا یلزم محذور لزوم التناقض»، اصول نافیه را هم که اینجا جاری بکنیم، اینجا تناقضی بوجود نمی‌آید، چون گفتیم وقتی نسبت به اطراف دیگر غیر ملتفت شد، علم اجمالی به وجوب انتقاض در خصوص طرف مشکوک دیگر اثر ندارد.

«من شمول الدلیل لها»، از شمول دلیل استصحاب، لها یعنی نسبت به اطراف علم اجمالی، «لو لم یکن هناك مانع عقلاً أو شرعاً من إجرائها»، یعنی مقتضی‌اش موجود است، اگر مانع عقلی و شرعی وجود نداشته باشد، ما می‌توانیم اصالة البرائه را جاری کنیم، استصحابی که نفی تکلیف می‌کند جاری کنیم. «و لا مانع كذلك»، كذلك یعنی عقلاً و شرعاً مانعی نداریم، «لو کانت موارد الأصول المثبتة بضمیمه ما علم تفصیلاً»، اگر موارد اصول مثبت را بیاوریم در میدان، بگوییم اطراف علم اجمالی ما حدود هزارتاست پانصدتایش را اصول مثبت پر می‌کند. این یک. یک ده، بیست تا یا 40، 50 تا هم علم تفصیلی داریم به تکالیف، دیگر علم تفصیلی داریم به وجوب نماز به وجوب روزه به وجوب حج، به وجوب زکات، یک موارد اینطوری داریم. یعنی علم تفصیلی به جمیع احکام ملزم است، اما یک کسی منکر نیست که شما لااقل در بین تکالیف ما علم تفصیلی به بعضی احکام ولو انگشت شمار داریم.

تا اینجا این را هم به آن ضمیمه کنیم بعد مطلب سوم را به آن ضمیمه کنیم. «أو نهض علیه علمی» یا آنی که دلیل علمی برایش قائم شده، مثل خبر واحد و اینها. «بمقدار المعلوم إجمالاً»، اگر این سه تا یعنی اصول مثبت به ضمیمه آن دوتا به مقدار معلوم بالاجمالي، بگوییم معلوم بالاجمالي ما در بین این هزارتا، 700، 800 تاست اینها را هم این سه تا پر می‌کند. یا هم به اندازه همه مقدار بالاجمال نباشد، «بل بمقدار لم یکن معه مجال لاستکشاف إيجاب الاحتیاط»، بگوییم مقداری که نسبت به آن مقدار مجالی برای استکشاف احتیاط نباشد. شما ببینید اگر بگوئید ما 500 تا تکلیف داریم برایمان معلوم نیست اگر بخواهیم بگوییم همه را کنار بگذاریم این با آن اهمی که شارع به تکالیف دارد سازگاری ندارد، چون ما خارجاً می‌دانیم شارع مقدس به تکالیفش خیلی اهتمام دارد، دیروز هم خواندیم این اهتمام علت می‌شود برای اینکه ما احتیاط کنیم.

حالا مرحوم آخوند می‌فرماید: وقتی ما آمدیم یک مقداری را با آن اصول مثبت و آن دو تا ضمیمه پر کردیم، فرض کنید آن

مقداري که باقي مي ماند یک ده بیست مورد است، حالا در این ده بیست مورد هم اگر احتیاط نشود شارع نقض قرضي براي شارع نمي شود، يعني به مقداري نیست که دیگر محل براي استکشاف وجوب احتیاط باشد. «ولا مانع كذلك لو كانت» موارد اصول مثبتة به مقدار معلوم بالجمال یا به مقداري که عمده اي او را پر کند به مقداري که «لم یکن» با آن مقدار مجالي براي استکشاف ايجاب احتیاط نسبت به بقیه موارد. «وإن لم یکن بذاك المقدار» این لم یکن اسم آن «بمقدار» است. آن مقداري را که ما از این راهها فهمیدیم «لم یکن بذاك المقدار»، يعني به مقدار معلوم بالاجمال ما نباشد. «و من الواضح أنه یختلف باختلاف الأشخاص و الأحوال» یختلف يعني مقدار، این مقداري که ما از این سه تا بدست مي آوریم از اصول مثبتة از دليل علمي که خبر واحد است و یا از علم تفصيلي.

یک کسي هست که مي گوید من علم تفصيلي را پنج تا تکلیف داریم یک کسي است که مي گوید من علم تفصيلي را بیست تا تکلیف دارم. یک کسي هست که مي گوید نه دائره وسیع تر است. خبر موثق معتبر است اختلاف در معاني باعث مي شود که این مقدار کم و زیاد بشود. «و من الواضح أنه يعني این مقدار یختلف باختلاف اشخاص و احوال»، که توضیح داده است. «و قد ظهر بذلك»، روشن شد که «أن العلم الإجمالي بالتكاليف ربما ينحل ببركة جریان الأصول المثبتة»، به برکت جریان اصول مثبتة «و تلك الضميمة»، ضمیمه کدام بود؟ ما عُلِمَ تفصیلاً و آنچه که دليل علمي دارد، بنابراین وقتی انحلال پیدا کرد ما از اول گفتیم هر جا علم اجمالي انحلال پیدا کرد، دیگر حکمش هم از بین مي رود حکمش وجوب احتیاط است. «فلا موجب حينئذ للاحتیاط عقلا و لا شرعا أصلا كما لا یخفی» مخفی نیست که دیگر موجبي براي احتیاط نیست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين